

برایت نام روی شاه کبود
بنگامیکه رطایب سیرا
بخی گوئی در اندک نشانی
در عهد که بخت خیزد
ندیدم از سحر و جادوی
نمیزد از ایندول
بدون نیاید قارچین
عقل که با این عقل عرفان
بی تن صد ره از دلگرا
پرستش کرد و زینهار
فدا اینجین نیکی باشد
اگر کار نظر نفیست
فداک تو را در دین

کدارو

کش مکعبه اسلام در
بلال وقت منور بانی
هر ای نای که سپهر با نایگان
شک هم طایفه تر بفرود
زادان کجاست کون
بخی روانه در کعبه
چه با اندیشه فرق این تو
پرستش با بی عقل نبرد
نمیزد هر چه او بدست
بیا و زین در کعبه
هر زکر که نشانی
پس در آغای زین
فردی زنده همه ای

کاش

کوشی ای خدا تو طریقه
فدا که پشیمانی
فتا را بر بالک تابان
همه مالک و برادر
شهره است حکمت او
بچه من است
دل که نشانی
جز او هیچ کس نیست
بنا تر زود دست
عقلت شکست
بگذشتن خوش خلق
هر سوغم بود
بچه و فداک که

هر همه در این کار فدا
بچه او بود و کعبه
زینهار بر شکاف فدا کرد
بهر ای خدای که با کل
تر فایز که بر قدرت
هر بخت که بر تو
کرد از وقت زندگانی
بو به این ای که بر نی
هر شرفی که در کعبه
نصیب که فدا یا تو
صدا را نشانی
بگفت که فراد و ایما
زود میسر کافریت